

# کودکی بر آب

مادر برای آخرین بار کودک خود را شیر داد و به صورتش چشم دوخت. او را در آغوش فشرد و بارها بوسید.

نوزاد بی‌گناه اکنون باید به سفری پرخطر می‌رفت. این آخرین وداع<sup>۱</sup> چقدر برای مادر غم‌انگیز بود.

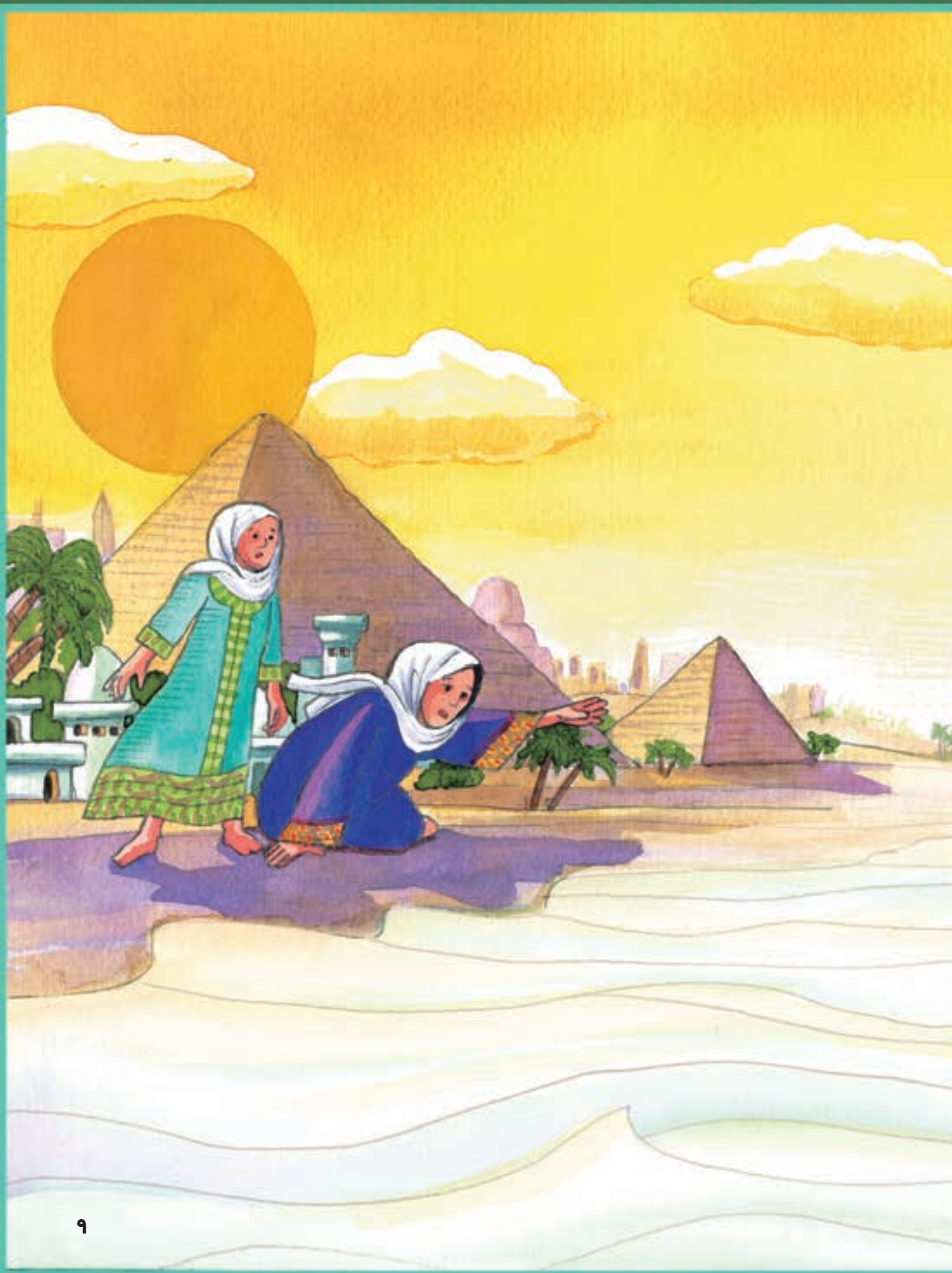
رود به آرامی در حرکت بود. انگار هر لحظه آغوش می‌گشود تا طفل را در بغل بگیرد. مادر قطره‌های اشک را از صورتش پاک کرد و با دلی اندوهگین اما امیدوار به لطف خدا، کودک را درون صندوقی خواباند و آن را به آرامی روی آب گذاشت. صندوق آرام‌آرام دور و دورتر شد. مادر، آن قدر به آن چشم دوخت تا ناپدید شد.

صندوق چوبی سوار بر امواج از کنار کاخ فرعون عبور می‌کرد. فرعون با همسر و خدمت‌کارانش کنار رود قدم می‌زد. او صندوق را دید و به مأمورانش دستور داد تا آن را بگیرند. همه با تعجب به صندوق نگاه می‌کردند و می‌خواستند بدانند درون آن صندوق اسرارآمیز<sup>۲</sup> چیست.

صندوق گشوده شد.  
چشم‌ها از تعجب خیره ماند.  
کودکی زیبا به آرامی درون صندوق خوابیده بود.

۱. وداع: خداحافظی

۲. اسرارآمیز: عجیب



فرعون که شنیده بود در آینده، مردی از بنی اسرائیل<sup>۱</sup> حکومت او را بر هم خواهد زد، با خود گفت: نکنند این کودک همان کسی باشد که با من خواهد جنگید؟... سپس، فکر کرد که باید او را نیز مانند سایر نوزادانِ پسر بنی اسرائیل از بین ببرد. پس فریاد زد: «مأموران مرا خبر کنید تا او را...» ناگهان صدای محکمی، فرعون را سر جایش میخکوب کرد. : «نه، هرگز اجازه نمی‌دهم چنین کاری بکنی.» این صدای آسیه<sup>۲</sup>، همسر فرعون بود. زن خدایپرستی که به کودک علاقه‌ی شدیدی پیدا کرده بود.

او کودک را محکم در آغوش گرفت و گفت: «من این کودک را مانند فرزند خود بزرگ می‌کنم؛ دلیلی ندارد از او وحشت داشته باشی.»

● نوزاد گریه می‌کرد؛

گرسنه بود.

چه کسی می‌توانست او را شیر بدهد؟

مأموران تلاش کردند تا دایه‌ای<sup>۳</sup> برای او پیدا کنند.

زنان زیادی آمدند و تلاش کردند به کودک شیر بدهند اما بی‌فایده بود؛

کودک شیر نمی‌خورد.

● خواهر موسی از دور ماجرا را می‌دید. او از لحظه‌ی به آب انداختن موسی، در ساحل رود به دنبال صندوق دویده و اکنون به نزدیکی کاخ فرعون رسیده بود. به صورت ناشناس جلو رفت و به مأموران گفت: «من زنی از بنی اسرائیل را می‌شناسم که قلبی مهربان دارد و حاضر است به نوزاد شما شیر بدهد.»

مأموران خوش حال شدند و این خبر را به همسر فرعون نیز رساندند.

آسیه از شادی سر از پا نمی‌شناخت و به مأموران خود هدیه می‌داد.

---

۱. بنی اسرائیل: پیروان حضرت موسی - علیه السلام -

۲. آسیه: همسر خدایپرست فرعون، کسی که از حضرت موسی در کودکی نگهداری کرد.

۳. دایه: زنی به غیر از مادر که از کودک نگهداری می‌کند و به او شیر می‌دهد.

بدین ترتیب، مادر موسی وارد کاخ فرعون شد.  
نوزاد که بوی مادر را احساس کرده بود، در آغوش او آرام گرفت؛ مادر موسی هم  
خدای مهربان را شکر کرد.



- آن کودک چگونه از خطرهای زیادی که بر سر راهش بود، در امان ماند؟
- چرا مادر موسی هنگام به آب انداختن او، نگران، اما امیدوار بود؟



هنگامی که حضرت موسی - علیه السلام - به پیامبری رسید، آسیه از پیروان آن حضرت شد.  
فرعون، همسرش را تهدید کرد و از او خواست که از ایمان خود دست بردارد اما موفق نشد و سرانجام، دستور  
داد او را با بدترین شکنجه<sup>۱</sup>ها بکشند.  
آسیه تا آخرین نفس مقاومت<sup>۲</sup> کرد و با شجاعت از دنیا رفت. او به همهی زنان و مردان آموخت که از مبارزه با  
ستمکاران بی ایمان ترسند.  
آسیه یکی از بهترین زنان عالم است.

---

۱. شکنجه: آزار و اذیت

۲. مقاومت: پایداری، صبر و تحمل